

بناش



عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی
تالیف سال ۱۰۴۱ هجری قمری



پرومشکده هنر

مقدمه و تصحیح و تعلیقات
دکتر سید کمال حاج سید جوادی

با همکاری
حسن بیاسینی

بنام خدا

QERĀZ-OL AYBĀR

Completed in 1041 A.H/ 1631 A.D
Abd on-Nabī Faxr-oz-Zāmanī Qazvīnī



Edited, Annotated and Prefaced by
Dr. Seyed Kamāl Haj Seyed Javādī

with cooperation of
Hassan Yāssīnī

طراز الاخبار

عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی

تألیف سال ۱۰۴۱ هجری قمری



مجلد اول: متن

مقدمه و تصحیح و تعلیقات

دکتر سید کمال حاج سید جوادی

با همکاری

حسن یاسینی

مرداد ۱۳۹۲

سرشناسه	فخرالزمانی، عبدالنبی بن خلف، قرن ۱۱ ق.
عنوان و نام پدیدآور	طراز الاخبار / عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی؛ مقدمه و تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سیدجوادی
مشخصات نشر	تهران؛ فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده هنر، ۱۳۹۲،
مشخصات ظاهری	۱۱۸۰ ص.
شابک	978-600-93491-6-6 :
یادداشت	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	ادبیات فارسی -- مجموعه‌ها
موضوع	قصه گویی
شناسه افزوده	حاج سید جوادی، سیدکمال، ۱۳۳۰ - مصحح، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده هنر
رده بندی کنگره	۱۳۹۲ ط ۴ ف / ۴۰۰۵ PIR
رده بندی دیویی	۸ فا ۰/۸ :
شماره کتابشناسی ملی	۳۲۲۴۹۱۷ :



طراز الاخبار

ناشر: پژوهشکده هنر

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: جزایری

قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۴۹۱-۶-۶ - ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۴۹۱-۶-۶ ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۴۹۱-۶-۶

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

گروه تاریخ هنر پژوهشکده هنر، در بخش احیای نسخه‌های خطی و ارزشمند فارسی با موضوع هنر

نشانی: خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع امام خمینی، کوچه شهید حسن سخنور، پلاک ۲۹، پژوهشکده هنر

تلفن: ۲- ۶۶۹۵۶۱۹۰ نمابر: ۶۶۴۸۰۹۴۵ کدپستی: ۱۱۳۷۶۳۸۱۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- منسوبات خبر اول، که متعلق به رزم است، مشتمل بر دوازده طراز است.
- ۷۰ طراز اول از منسوبات خبر اول، در توحید حضرت رب العالمین و نعت سیدالمرسلین.
- ۸۶ طراز دوم از منسوبات خبر اول؛ در صفت سلاطین نامدار و خواقین معدلت شعار، از ذکور و اناث و صفت تاج و تخت و انگشترین و اقسام چترها.
- ۱۰۵ طراز سوم از منسوبات خبر اول؛ در صفت وزرای صواب نما و دبیران نامه‌آرا و تعریف قلم خجسته رقم و صفت دوات و کاغذ و مجمره.
- ۱۲۰ طراز چهارم از منسوبات خبر اول؛ در صفت انواع مبارزان معارک دلاوری و اقسام فارسان میدان کینه‌آوری در کشتی گرفتن نیزه گذاردن و شمشیر زدن و غالب آمدن بر خصم و امثال این‌ها.
- ۱۲۶ طراز پنجم از منسوبات خبر اول؛ در صفت اقسام سلاح‌ها از شمشیر و سپر و کمان و تیر و نیزه و گرز و تیر.
- ۱۳۴ طراز ششم از منسوبات خبر اول؛ در صفت فیل و گرگ و گله فیلان و فوج فیلان.
- ۱۴۲ طراز هفتم از منسوبات خبر اول؛ در صفت مراکب قیمتی.
- ۱۶۳ طراز هشتم از منسوبات خبر اول؛ در صفت طلوع آفتاب جهان‌تاب براعت استهلال.
- ۱۶۹ طراز نهم از منسوبات خبر اول؛ در صفت غروب، نیر اعظم و عطیه‌بخش عالم.
- ۱۷۳ طراز دهم از منسوبات خبر اول؛ در صفت قلعه‌های متین و حصن‌های حصین و صفت قلعه خراب و اهتمام و تعمیر قلعه خراب و تعریف توپ و تفنگ.
- ۱۸۴ طراز یازدهم از منسوبات خبر اول؛ در صفت اقسام لشگرکشی‌ها و گفت‌وگوی سرداران با سپاه و عرض حال لشگر با پادشاه و رفتن سپاه در پگاه به رزمگاه و صف‌آرایی و عزم رزم جزم نمودن و سلاح پوشیدن ایشان و یکه تاختن سردار و سردارزادگان.
- ۲۲۶ طراز دوازدهم از منسوبات خبر اول؛ در صفت اقسام جنگ‌های مغلوبه، بعضی با طلوع و غروب آفتاب و صفت فتح مؤمنان و هزیمت مشرکان و امثال آن
- ۳۴۶ منسوبات خبر دوم که متعلق است به بزم و آن نیز مشتمل است بر دوازده طراز:
- ۳۴۶ طراز اول از خبر دوم؛ در صفت می و میخانه و خم
- ۳۶۱ طراز دوم از منسوبات خبر دوم؛ در صفت ساقی و جام و صراحی
- طراز سوم از منسوبات خبر دوم؛ در صفت نغمه مطرب و مغنی و مغنیه و صفت ساز و آواز و صفت نغمه.
- ۳۷۱ طراز چهارم از منسوبات خبر دوم؛ در صفت بهار عالم‌آرا و نوروز دلگشا و صفت رعد و برق و باران و ابر و باد.
- ۳۸۱

- ۴۱۳ طراز پنجم از منسوبات خیر دوم؛ در صفت تموز و هر چه بدان متعلق است.
- ۴۲۴ طراز ششم از منسوبات خیر دوم؛ در صفت خزان و هر چه متعلق است بدان.
- ۴۳۴ طراز هفتم از منسوبات خیر دوم در صفت دی و صفت خاک.
- ۴۴۶ طراز هشتم از منسوبات خیر دوم؛ در صفت طلوع آفتاب.
- ۴۵۲ طراز نهم از منسوبات خیر دوم در صفت غروب آفتاب.
- ۴۵۴ طراز دهم از منسوبات خیر دوم؛ در صفت باغ‌ها و قصرها و کوه‌ها و مرغزارها.
- ۴۷۹ طراز یازدهم از منسوبات خیر دوم؛ در صفت اقسام شکارها و جانوران شکاری از وحوش و طیور و سیب و صفت چوگان باختن و گوی زدن.
- ۴۹۳ طراز دوازدهم از منسوبات خیر دوم؛ در صفت اقسام بزم‌های تمام عیار و جشن‌های مملو از نقش و نگار و صفت خوان مانده و صفت شمع و چراغ.
- ۵۵۹ منسوبات خیر سوم، بر دوازده طراز، در صفت چیزهایی که به عاشقی متعلق است.
- ۵۵۹ طراز اول از منسوبات خیر سوم؛ در صفت عشق و عاشق و حسن و دل و نظر.
- ۵۷۸ طراز دوم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت حسن، اقسام صاحب حسنان.
- ۶۰۶ طراز سوم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت دایه و کنیزان و غلامان.
- ۶۰۹ طراز چهارم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت اسب.
- ۶۱۷ طراز پنجم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت عاشق شدن و صفت آغاز و انجام عشق و گفتگوی طالب و مطلوب با یکدیگر.
- ۶۳۱ طراز ششم از منسوبات خیر سوم؛ در خطاب عاشق و معشوق با یکدیگر و با سخن‌های غیر مکرر از ناز و سرکشی معشوقان و نیازمندی و افتادگی عاشقان.
- ۶۷۰ طراز هفتم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت طلوع و غروب آفتاب جهان‌تاب.
- ۶۷۳ طراز هشتم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت شب فراق.
- طراز نهم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت گریه و زاری و بی‌قراری عاشق و خطاب نمودن عاشق به خود از غایت اضطراب و به چیزهای دیگر نظر انداختن و مخاطب ساختن از اشک و بخت و شمع و زنجیر و صفت نامه نوشتن عاشق به معشوق و معشوق به عاشق.
- ۶۷۹ طراز دهم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت شب وصال.
- ۶۹۹ طراز یازدهم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت عروس آوردن و صفت صبح وصال.
- ۷۰۶ طراز دوازدهم از منسوبات خیر سوم؛ در صفت زفاف نمودن و تولد یافتن فرزند.
- ۷۱۰

- ۷۲۴ منسوبات خیر چهارم که متعلق است به عیاری، مشتمل است بر دوازده طراز:
- ۷۲۴ طراز اول از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت زر و جواهر و مانند آن.
- ۷۲۷ طراز دوم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت دزد و عیار و قاصدان.
- ۷۲۹ طراز سوم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت یراق عیاران از خنجر و کمند و فلاخن و رنگ.
- ۷۳۱ طراز چهارم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت زنان مکاره.
- ۷۳۴ طراز پنجم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت ساحران.
- ۷۳۴ طراز ششم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت غول و نسناس و امثال آن‌ها.
- ۷۳۵ طراز هفتم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت بیابان‌ها و راه دشوار.
- ۷۴۰ طراز هشتم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت اسبان لاغر.
- ۷۴۳ طراز نهم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت ارباب حالت و اصحاب صناعت و امثال آن.
- ۷۵۶ طراز دهم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت طلوع آفتاب.
- ۷۵۸ طراز یازدهم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت غروب آفتاب.
- ۷۶۱ طراز دوازدهم از منسوبات خیر چهارم؛ در صفت دیوان و بدرویان و جلادان و زنگیان.
- منسوبات خاتمه کتاب، که متعلق است به صفات اشیاء متفرقه، مشتمل است بر نوزده طراز.
- ۷۷۹ طراز اول از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت انسان و عقل و نفس و خرد و علم.
- ۷۸۵ طراز دوم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت سخن و سخنوران و آداب سخن کردن و صفت خط و کتابت و خوش‌نویسان و امثال آن.
- ۸۰۶ طراز سوم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت توکل به درگاه خالق جز وکل، سلطنت یافتن و شکر نمودن سلاطین عطایای الهی را، به تخصیص عطیه فرزند یافتن و قسمت نمودن ولایت از روی عدل و احسان به فرزندان.
- ۸۱۸ طراز چهارم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت صدق و راستی و صبر و رزق و قناعت.
- ۸۲۳ طراز پنجم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در نصیحت خاص و عام و احتراز از صحبت سلاطین و یآوری نمودن دولت و نتیجه دادن خدمت.
- ۸۲۷ طراز ششم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت همت و سخاوت و امثال آن و صفت عدالت و صفت خلق متواضع.
- ۸۳۱ طراز هفتم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در تدبیر و نگاه داشتن راز و شناختن حدّ خود.
- ۸۳۵ طراز هشتم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت طاعت و ریاضت و اخلاص و در صفت پیری.
- ۸۳۷ طراز نهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت تسکین غم به امید راحت و بیمار شدن و به شدن بیمار و صحت یافتن پادشاه.

- ۸۴۰ طراز دهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت آرامش دنیا و مدارا و مواسا پیش از جنگ و در منع شراب و مسجد ساختن و صفت مسجد و مکتب‌خانه و مذمت شیادان و صفت گرمابه.
- ۸۴۵ طراز یازدهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت نامه‌های ملوک و جواب آن‌ها و حجاب.
- طراز دوازدهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت مراسلات سادات و قضات و محتسبان و طبیبان و خطاطان و نقاشان و شاعران و ساززن‌های طرب‌فزا و خواننده‌های نغمه‌سرا و قصه‌خوانان
- ۸۴۹ نادرالزمان به یکدیگر.
- ۸۵۸ طراز سیزدهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت ارسال مراسلات، طالب و مطلوب، پدر و فرزند و صفت تهنیت زفاف، تهنیت عید و تهنیت جشن عید و تهنیت صحت بیمار و صبر از زندان برآمده و پرسش از زندان برآمده و نتیجه خدمت فقرا و نصیحت کردن و اثر ناکردن و در احتراز همنشین بد و در صفت بد سلوک.
- ۸۶۴ طراز چهاردهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت سادات رفیع‌الدرجات و واعظان شیرین‌زبان و صفت زهاد و عباد و صفت مردم شهر و صفت شهر آبادان و صفت شهر ویران و صفت بازارها و هندوان بازاری و صفت مراقد و مشاهد و صفت معبد براهمه و صفت برهمن.
- ۸۷۲ طراز پانزدهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت ماه رمضان و صفت کودکی و ایام شباب و ایام پیری و رسیدن اجل.
- ۸۷۴ طراز شانزدهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت دریا و کشتی، غرق شدن کشتی و صفت رودها و صفت آبگیرها و ماهیان و صفت چاه‌ها و چشمه‌ها و صفت کوزه شب و جام آبخوری.
- ۸۸۲ طراز هفدهم از منسوبات خاتمه کتاب؛ در صفت سفر و صفت قحط و صفت بخل و صفت کفران نعمت.
- ۸۸۶ طراز هجدهم در صفت سیمرخ و صفت ازدها و صفت مار و صفت شتران و گاو.
- ۸۹۰ طراز نوزدهم بارگیرها، سخن و درآمد تعزیت و سوگواری و اقسام تعزیت‌پرسی و صفت مناجات به درگاه قاضی‌الحاجات.
- ۹۲۵ مجلد دوم
- ۹۲۷ تعلیقات
- ۹۳۵ نمایه‌ها

سخن ناشر

ایران با سابقه‌ای درخشان و چشمگیر در فرهنگ و تمدن، میراثی گرانبها از دانش، حکمت، ادب و هنر به پا ساخته و در گذر زمان، روابط و تعاملات فرهنگی بسیار گسترده‌ای با تمدن‌های بزرگ خاور و باختر داشته است. این روابط بینا فرهنگی در دوره اسلامی و پیش از آن، زمینه‌ساز تعاملات گسترده‌ای در حوزه هنر بوده است. ایرانیان از یکسو آنچه با دین و آیین و نیازهای بومی فرهنگی و اجتماعی‌شان سازگار بوده است آگاهانه و هوشمندانه از فرهنگ سایر ملل دریافت کرده‌اند و از سوی دیگر همواره نقش عمیق و مؤثری در فرهنگ و هنر جوامع مختلف داشته‌اند.

جریان‌های فکری و اندیشه‌ورزی‌های تمدن‌ساز همواره در بستر تلاش روشمند، مسئله‌محور و هدفمند دانشمندان، پژوهشگران و فرهیختگان جوامع شکل گرفته است. بی‌شک دستاوردهای مادی و معنوی تاریخ بشر حاصل هم‌افزایی دانش و پژوهش اندیشمندانی است که با همفکری و هم‌اندیشی به نشر دستاوردهای پژوهشی خود پرداخته و الگوها و روش‌هایی بدیع و خلاقانه برای تبیین مسائل دنیوی و اخروی و رشد فضیلت‌های انسانی ارائه داده‌اند.

هنر به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی ظهور و بروز فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، جایگاه ویژه‌ای در تعاملات زیستی و فرهنگی انسان‌ها داشته و نقشی محوری را در پیشرفت و تعالی یا انحطاط و انحراف جوامع ایفا کرده است. هنر هر جامعه‌ای در بستر فکری و فرهنگی، دینی و اعتقادی و مطابق با شرایط تاریخی، اجتماعی و جغرافیایی آن جامعه شکل می‌گیرد و مطالعه، تحقیق و نظریه‌پردازی در حوزه فرهنگ و هنر، قلمرو بسیار گسترده، متنوع و پرجاذبه‌ای را پیش روی پژوهشگران و علاقمندان هنر می‌گشاید. با این حال، چنین فعالیت‌هایی مستلزم بسترهای فکری و معرفتی، زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، اصول ساختاری و روشی، و منابع مادی و معنوی‌ای است که جامعه و نهادهای اجتماعی برای محققان و اندیشمندان فراهم می‌سازند، زیرا مطالعات و پژوهش‌های پدامنه، روشمند، منسجم و مستمر، و آگاهی از نتایج تحقیقات دیگران، بدون تحقق این بسترها و زمینه‌ها حاصل نمی‌شود.

نتایج و دستاوردهای نظری و عملی چنین مطالعات و پژوهش‌هایی، راه‌های جدید و روشنی را در رشد معرفتی و فرهنگی افراد بشر و بسط تعاملات اجتماعی و فرهنگی فرا رو می‌نهد و بینش‌ها، نگرش‌ها و چشم‌اندازهای نویی را پیش‌روی هنرجویان و هنرپژوهان می‌گذارد. از این رو، توجه به مطالعه، پژوهش، نقد، و نظریه‌پردازی در حوزه هنر بر اساس نیازهای بومی از نیازهای اساسی حیات فرهنگی ایران اسلامی به شمار می‌آید که فقدان آن، منجر به فهم نادرست، تکرار یا پی‌روی از نظریه‌های غیربومی در پژوهش‌ها و مطالعات هنر ایرانی - اسلامی و غفلت از نیازها، تعلقات و پیشینه تاریخی خویش می‌گردد.

پیوند عمیق بین عمل و نظر، یا به تعبیری حکمت عملی و حکمت نظری، در سنت فرهنگی این مرز و بوم ریشه‌دار و نهادینه بوده است. اما در دهه‌های اخیر، یکی از آسیب‌های جدی فعالیت‌های هنری شکاف بین نظر و عمل بوده است. لذا مطالعات نظری و فعالیت‌های پژوهشی باید به عنوان بخشی تفکیک‌ناپذیر در سیاست‌گذاری فرهنگی و هنری مورد توجه قرار گیرد.

پژوهشکده هنر (وابسته به فرهنگستان هنر) در راستای تمهید و گسترش زمینه‌های مطالعات و پژوهش‌های بنیادین، توسعه‌ای و کاربردی در حوزه هنر، نقد و بررسی و آسیب‌شناسی پژوهش‌های هنری بر اساس معیارهای متعارف جوامع علمی و پژوهشی، و ایجاد بسترهای ارائه نظریه‌های کارآمد هنری، متناسب با نیازها و ارزش‌های دینی، ملی و بومی جامعه ایرانی، با دعوت از استادان و پژوهشگران فرهیخته و پرتلاش حوزه فرهنگ و هنر، برآن است به نشر آثار و منابع تخصصی و عالمانه در قلمرو هنر بپردازد. کتاب طراز‌الآخبار تلاشی است در راستای نشر آگاهی، دانش و بسط مطالعه پژوهش. امید است این کتاب، برای صاحبان خرد و دانایی و فرزاندگی و علاقمندان به فرهنگ و هنر این مرز و بوم به ویژه هنرجویان و هنرپژوهان، مفید و راه‌گشا باشد.

مقدمه مصحح

طراز الاخبار یکی از مهمترین مجموعه‌های ادبی زبان پارسی است که یک قزوینی فرهیخته مهاجر به شبه‌قاره برای معرفی و ترویج ادب پارسی جمع‌آوری و ارائه کرده است.

عبدالنبی فخرالزمانی توانسته هنگام مسئولیت در کتابخانه مخدوم خود، فرصت را مغتنم شمرده مجموعه‌ای از منظومه‌ها، کتاب‌های تاریخ، دیوان شعرا، کتاب‌های داستانی و آنچه در حیطه موضوعی او قرار می‌گرفته است گزینش کند و در موضوعات متنوع و گوناگون دسته‌بندی نموده و در معرض دید علاقه‌مندان قرار دهد.

این کتاب با استفاده از دویست منبع و مأخذ مهم تدوین و تألیف گردیده که در نوع خود بی‌نظیر است، و موضوع آن مساعدت و یاری رساندن به نقالان و داستان‌سرایان است که بتوانند هنگام نقل مطالب را از نظم و نثر در حافظه خود قرار داده و یا از روی نسخه بخوانند و شنوندگان خود را مسحور دنیای گسترده زبان و ادب پارسی کنند.

کاروان مهاجرت به هند

جاذبه‌های مختلف سرزمین هند از قبیل آب فراوان، هوای مناسب، خاک خوب، فراوانی نعمت، و بالأخره طبیعت زیبای خداداد از سویی؛ حکومت‌های علاقمند به فرهنگ، فضیلت، دانش و خردمندی، و مروج زبان فارسی از سویی دیگر فضای فرهیختگی آزادی و آزاداندیشی، تساهل و تسامح، و شرایط اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی مناسبی را برای مهاجرت ایرانیان به آن سرزمین خرم فراهم کرد. مهاجران ایرانی گاه به‌صورت فردی و گاه به‌صورت قومی به سرزمین پهناور شبه‌قاره می‌کوچیدند و از مواهب معنوی و مادی زندگی در آن سرزمین بهره‌مند می‌شدند. مهاجران با وجود داشتن هر شغل و پیشه‌ای، عموماً اهل فکر و فرهنگ و هنر بودند و در گسترش فرهنگ ایرانی در هندوستان سهم عمده‌ای داشتند.

مهاجران از طبقات و اصناف مختلف اجتماعی و فرهنگی، از قبیل بازرگان و تاجر، سرباز و نظامی، سیاستمدار و جهانگرد، صنعتگر و هنرمند، عارف و فیلسوف، شاعر و ادیب و یا فقیه و عالم دین بودند. برخی از آنان به دلایل اقتصادی، اجتماعی و یا به دلایل مذهبی مهاجرت کردند، مانند گروه‌هایی از زرتشتیان ایرانی که به آنجا رفتند و به «پارسیان هند» معروف شدند. (رک: فرهنگ ارشاد، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ۱۳۶۵، ص ۱۵۸ به بعد) این مهاجرت‌ها برای برخی شادی و شادکامی در پی داشت؛ (حکمت، ۱۳۳۷: ۹۴) برای آنانی که معتقد بودند:

به عیش‌آباد هندوستان غم‌پیری نمی‌باشد
و یا؛

ز هند دیده‌بد دور عشرتستان است

دل شکفته و طبع گشاده ارزان است

توان بهشت دوم گفتنش به این معنی

که هر که از این بوستان رود پشیمان است

(افشار، ۱۳۶۲: ۲۲)

البته، گروهی از مهاجرانی که به آنجا رفتند با دردِ غربت و مشکلاتِ مهاجرت مواجه شدند، مانند مؤلف کتاب حاضر - طراز‌ال‌اخبار - که می‌گوید:

مُغَنّی دمی زین ملالم برآر	به حالِم رسان و ز قالم برآر
تویی بلبلِ مستِ این بوستان	علی‌رغمِ زاغانِ هندوستان
به آهنگِ ایران نوایی بزَن	نوای وطن‌آشنایی بزَن

(گلچین معانی، ۱۳۴۰: ۳۵۰)

حزین لاهیجی، دانشمند ذوفنون، که در سال ۱۱۴۶ق از ایران به هند مهاجرت کرد، در زندگینامه خود «قبایح و فضایل احوال و اوصاف کدورت‌آثار شغعت‌اطوار» هندوستان را ذکر کرده و صعوبت معیشت و زندگانی در هند را که «مجموع اوضاع و احوال آن مقتضی مشقت و تلخی معیشت است» به تصویر کشیده است. (ترقی، ۱۳۵۰: مقدمه) اما، واقعیت این است که اکثر مهاجران در آن دیار چندان احساس غربت نمی‌کردند، زیرا زبان فارسی در هند طرفداران فراوان و رواج کامل داشت و یک ایرانی که دارای تخصصی هم بود به سادگی می‌توانست کار و درآمد زیادی برای خود فراهم آورد و روزگار را در رفاه و تنعم سپری کند. بسیاری از شاعرانی که در شهر و وطنشان توجهی به آنان نمی‌شد و شعرشان از دید نقادان و سخن‌سنجان ایران ضعیف و کم‌ارزش جلوه می‌کرد هنگامی که به هند می‌رسیدند، شاعری بزرگ و توانا معرفی می‌شدند و به مکتب و ثروت دست می‌یافتند و از دریای کرم شاهزادگان و درباریان و شاهان مسلمان و غیر مسلمان حاکم بر هند بهره‌مند می‌شدند.

مردم هند نیز به ایران مهاجرت کرده‌اند، اما بسیار اندک، به طوری که با مهاجرت ایرانیان به هند قابل مقایسه نیست. از جمله مهاجرت همایون، در سال ۹۵۱ق، به ایران بود. او به فرمان شاه‌طهماسب صفوی مورد استقبال رسمی قرار گرفت. در پی حضور یک‌ساله همایون در قزوین و سفرهای پُردبده و باشکوه او در شهرهای ایران و آوازه‌ثروت‌ها و گنج‌های هند و نیز آوازه‌برخورداری عالمان و ادیبان از موهبت مادی و احترام معنوی در هند، عده زیادی از ایرانیان به آنجا مسافرت کردند. به خاطر داشته باشیم هنگامی که یک نفر مهاجرت می‌کرد و در آن سامان به مقام و موقعیتی ممتاز دست می‌یافت خویشان و همشهریانش

پس از آگاهی از موقعیت او، به هندوستان می‌رفتند. و به پایمردی او به دربار معرفی می‌شدند، این چنین بود که قزوینیان بسیاری روی به هند آوردند.

پس از آن که همایون شاه به هندوستان بازگشت چند تن از اهالی قزوین را با خود بدان جا برد و از برخی نیز رسماً دعوت کرد، از جمله مورخ بزرگ یحیی بن عبداللطیف قزوینی (متوفی ۹۶۰ق)، مؤلف لب‌التواریخ است. او به قول صاحب مآثر الامرا «در فن سیر و تاریخ یگانه روزگار و سرآمد دهر بود». همایون در قزوین با او آشنا شده و از مجالست وی بهره‌مند شد. همایون پیوسته می‌گفت که «یکی از فواید مسافرت من به ایران ملاقات با یحیی بوده است.» و سرانجام در سال ۹۶۲ق فرزند او را به هند دعوت کرد. عبداللطیف از خانواده مورّخین معروف با فرزندش نقیب‌خان و برادرش علاءالدوله کتاب‌های تاریخی نگاشت، او یکی از مؤلفین تاریخ الفی است. (تقوی، ۱۳۴۷: ۱۰)

بعد از همایون، دیگر پادشاهان مسلمان هند در تشویق و ترغیب ایرانیان به مهاجرت می‌کوشیدند. در دوره جهانگیر ملکه ایرانی، نور جهان، در این امر نقش بسیار داشته است.

قزوینیان مهاجر به هند

در ادامه این مقال، به مناسبت نسبت مؤلف طراز الاخبار، به اختصار به تعدادی از قزوینیان مهاجر هندوستان که نسبت قزوینی را همراه نام خود داشته‌اند و در هند از اهمیت و شهرت فراوان برخوردار بودند و در کتب مختلف به این نسبت شناخته شده‌اند، اشاره می‌کنیم. البته، بزرگان دیگری از خطه قزوین بوده‌اند، که نسبت قزوینی را به همراه نام خود نداشتند. به این قزوینیان مهاجر در ذیل اشاره می‌شود:

احمد غفاری قزوینی

قاضی احمد، فرزند قاضی محمد غفاری از اولاد امام نجم‌الدین عبدالغفار است که صاحب کتابی در مذهب شافعی است. او، علاوه بر مهارت در شاعری، منشی و مبلغ بی‌بدیلی نیز بود و کتاب‌های نگارستان و جهان‌آرا را - که تاریخ عمومی است - از زمان آدم تا حضرت خاتم(ص) در سال ۹۷۱ق تألیف کرده است. این اثر نمودار عظمت او در فن تاریخ‌نویسی است. قاضی احمد در اواخر عمر به زیارت بیت‌الله‌الحرام رفت، و در راه بازگشت به هند، به سال ۹۷۵ق، در بندر دیول درگذشت. (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۱؛ مینو در، ج ۲: ۱۵۶)

ادهم قزوینی

وی فرزند مرادبیک قزوینی است. استاد موسیقی بود و طبع شعر هم داشت. از چاکران درگاه

همایون پادشاه بوده است. این بیت در تذکره‌ها از او به یادگار مانده است:

قضا از بهر آن افروخت شمع آشنایی را

که بر دل‌های مشتاقان نهد داغ جدایی را

(حسینقلی عظیم‌آبادی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۸۲؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۸؛ آقابزرگ، ۱۳۵۵، ج ۹: ۶۴)

اسدبیک قزوینی

وی فرزند خواجه محمدمراد و شاعری توانا و خوش‌صحت و مجلس‌آرا بود. در آغاز جوانی به هرات رفت و یک چند در آنجا به دوات‌داری مشغول بود. پس از اندک ایامی به هند رفت و در خدمت شیخ ابوالفضل علامی کمال اعتبار یافت، چنان که به اسدبیک ابوالفضلی مشهور گردید. چندی نیز با میرزا جعفر آصف‌خان به سر برد و در عهد جهانگیر پادشاه وارد کابل شد و «شیرخان» خطاب یافت. دیوانش قریب به دو هزار بیت است، می‌گوید:

خون مرا مریز که ترسم خجل شوی چون ساقی‌ای که ریخته باشد شراب را

مؤلف طرازالخبار در سال ۱۰۲۶ق وی را در مندو ملاقات کرد. وی را رساله‌ای منثور است موسوم به حالات اسدبیک که متضمن وقایع کشته شدن ابوالفضل تا جلوس جهانگیر (۱۰۱۱-۱۰۱۴ق) است، به این جهت، او را مورخ هم نوشته‌اند. (نراین شفیق، ۱۹۷۷: ۳۰؛ آقابزرگ، همان: ۷۱؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۷؛ منزوی، ۱۳۷۰، ج ۴: ۲۸۵۴)

امینای قزوینی، میرزا محمدامین

وی از مورخان دوره شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) است که به محمدامین قزوینی، امینای قزوینی، امینای منشی و میرزا امینای معروف بود. پس از مهاجرت از ایران به هندوستان به خدمت یکی از امرای نامدار عهد شاه‌جهانی به نام افضل‌خان به‌عنوان وقایع‌نویس یا منشی درآمد، درجات ترقی را پیمود. کتاب وی به نام پادشاه‌نامه است که در حدود ۱۰۴۷ق آن را به پایان برد و ده سال تاریخ شاه‌جهانی را در بر دارد. (آفتاب اصغر، ۳۲۰؛ منزوی، ۱۳۷۰، ج ۱۲: ۲۱۷۵؛ Marshal: ۱۷۲)

ایزدی قزوینی، محمدشریف

گاهی شعر می‌گفته است و این رباعی از اوست:

ای آن که به راه عشق بشتافته‌ای وز نیش محبت رگ‌جان کافته‌ای

بیهوده شکایتی به هم بافته‌ای گویاغم دوست رایگان یافته‌ای

(آقابزرگ، ۱۳۵۵، ج ۹: ۱۱۴؛ آذربیدلی، ج ۳: ۱۱۵۴)

باقی قزوینی

وی، به قول تقی اوحدی، از شاعران خوش طبع و خوش فهم و نکته‌سنج بود که در روزگار همایون پادشاه به هندوستان رفت و در آن سامان ماندگار شد. ابیاتی از وی در تذکره‌ها باقی مانده است. (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۵۲)

جاوید قزوینی، درویش

عارف و شاعر بوده که صاحب طرازالاکهار او را در هندوستان دیده است و می‌نویسد که در آن وقت عمر او سی و یک سال بوده است و پانزده هزار بیت در برابر مثنوی مولوی به رشته نظم کشیده است. در سال ۱۰۳۷ق که جهانگیرشاه به گجرات آمد، درویش جاوید در احمدآباد بود و از طرف وی ماهیانه مبلغی مقرر برای تعیین گردید. (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۶۹؛ خیام‌پور، ج ۱: ۲۰۷؛ مینو در، ۴۱۱)

حجاب قزوینی، میرزا اسماعیل

در عهد سلطنت عالمگیر پادشاه به هندوستان رفت. شاعر بود و متخلص به «حجاب». از اوست:
باز در سینه من تیر تو تا پر جا کرد
خوب کردی که دلم بال و پری پیدا کرد
(آقابزرگ، ۱۳۵۵، ج ۹: ۲۳۲؛ خیام‌پور، ج ۱: ۲۸۴؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۱۳)

حسن قزوینی، قاضی

در زمان سلطنت اکبر اقتدار فراوان یافته بود و مدت‌ها در گجرات به سر برده است. او را به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده ستوده‌اند. در عین اشتغال به کارهای حکومتی شاعر نیز بوده و اشعاری از او باقی مانده است. (حاج سیدجوادی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۹۷؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۲۴)

دستور قزوینی، میر رفیع

از شاعران رباعی‌سرای است که مدتی در ایران تحصیل حکمت کرد و آنگاه به اتفاق شیخ محمد خاتون، که از شاگردان شیخ بهایی و از علمای شیعه بود، به گلکنده دکن رفت و به خدمت آصف‌خان جعفر قزوینی رسید. در آغاز عهد جهانگیر (سال ۱۰۱۴ق) در همان جا درگذشته است. (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۱۳؛ آقابزرگ، ۱۳۵۵، ج ۹: ۳۲۵)

رزمی قزوینی

در قزوین متولد شد. از شاعران عارف‌مسلکی بود که صاحب عرفات او را در سال ۱۰۲۴ق در شهر آگره در لباس عرفا دیده است. (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۳۸)

شکرالله قزوینی

از هنرمندان نقاش و خوشنویس قزوینی در سرزمین هندوستان بود که از او در هند آثاری باقی مانده است. کتیبه‌های دیوار مقبره سلطان احمدشاه ولی بهمنی در شهر بیدر در ایالات کونانک امضای رقم شکرالله قزوینی نقاش را دارند. این کتیبه‌ها در حدود سال ۸۴۰ ق به خطوط کوفی، ثلث و نسخ و به رنگ‌های گوناگون فیروزه‌ای، شنگرفی و طلایی خوشنویسی شده‌اند. از زندگینامه وی اطلاعی در دست نداریم.

(مجموعه سخنرانی‌های نخستین همایش پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۷۶)

عبدالنبی قزوینی، فخرالزمانی

عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی متولد ۹۹۸ ق است. مسافرت خود را در سن نوزده‌سالگی آغاز کرد. در اواخر سال ۱۰۱۷ ق به قندهار رسید و سپس در سال ۱۰۱۸ به شبه‌قاره هند مهاجرت کرده است. در آنجا مدتی به کتاب‌داری پرداخته و از رهگذر این شغل اشعار شعرای پارسی‌سرای را مطالعه و یادداشت کرده و طرح نگارش چند کتاب را ریخت و در عین حال به شاعری نیز پرداخت. تخلص وی «نبی» بود. از اینکه به هند آمده ناراحت بود و بازگشت به ایران را در سر می‌پروراند و آرزوی زیارت حضرت امام رضا (ع) را داشت. او در سال ۱۰۴۱ ق - که سال تألیف کتاب *نوادرالْحکایت* می‌باشد - درگذشت و مشخص نیست که در کجا وفات یافته و آرزوی بازگشت به ایران او تحقق یافته است یا خیر. شرح احوال خودنوشت وی در ادامه این مقدمه خواهد آمد.

قزوینی، نواب علی خان نصرت‌جنگ

وی مورخ است و تاریخ کوتاه بنگال را از روزگار اکبرشاه تا ۱۲۰۰ ق نگاشته است. نسخه خطی این تاریخ موجود است. (منزوی، ۱۳۷۰، ج ۱۲: ۱۸۹۰)

مسیح بیگ قزوینی

مباشر و خدمتکار زمانه بیگ مهابت‌خان، سالار سپاه جهانگیر، بوده؛ مهابت‌خان مسیح بیگ را برای امور فرزند خود میرزا امان‌الله برگزیده، صاحب طراز‌الاخبار با او همراه شده است. (گلچین معانی، ۱۳۴۰: ۷۶۳)

ملکی قزوینی، میر

وی فرزند ظهیرالدین ابراهیم، متخلص به علمی بود که در سال ۱۰۰۹ ق به هندوستان رفت و در آگره به خدمت جلال‌الدین اکبرشاه درآمد و پس از وی ملازمت جهانگیرپادشاه را اختیار کرد. سرانجام عازم

بنگاله شد و از آن پس از زندگی وی آگاهی نداریم. عبدالنبی فخرالزمانی، صاحب طرازالاکبار و تذکره میخانه، در سال ۱۰۲۹ق وی را ملاقات کرده و در کتاب اخیر ساقی نامه‌ای از وی آورده است. (خیام‌پور، همان: ۸۷۶؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۳۵۶؛ مینو در، ج ۲: ۷۳۴)

نظامی قزوینی، میرزا

وزیر جهانگیر و واقعه‌نویس و صاحب‌دیوان صوبه بهار بوده. صاحب طرازالاکبار با او خویشاوندی داشته و در اجمیر با او ملاقات کرده است. (گلچین معانی، ۱۳۴۰: ۷۶۲)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در میان این تعداد قزوینی نام‌آور مهاجر به هندوستان تخصص‌هایی مانند هنرمند، خوشنویس، نقاش، موسیقی‌دان، نظامی، وزیر و مورخ و شاعر وجود دارد. اما از همه بیشتر گروه شاعران هستند، و فقط یک نفر است که علاوه بر شاعری داستان‌سرا و قصه‌گو نیز هست و او نویسنده کتاب ما فخرالزمانی است.

بیشترین اطلاع از شرح احوال نویسنده را خود وی در مقدمه کتاب دیگرش - تذکره میخانه - آورده (گلچین معانی، ۱۳۶۷: ۷۸۳-۷۵۸) که عین این نوشته را ذیلاً می‌آوریم:

شرح احوال خودنوشت عبدالنبی فخرالزمانی

مولد این شکسته‌بال از دارالموحدین قزوین است، و پدر این ضعیف، خلف بیگ، هرگز شعر نگفته، ولیکن مرد نامراد درویش‌نهاد و صوفی صافی طبیعت پاکیزه‌اعتقادی بوده است. اوقات خود در قزوین به تجارت می‌گذرانده. بعد از آن که توفیق ایزدی و عنایت سرمدی، دلیل او شده به سعادت زیارت مکه معظمه‌اش مستسعد می‌گرداند، دیگر گرد امور دنیوی نمی‌گردد، و به وطن خود عود نموده باقی عمر به درویشی و خداپرستی صرف می‌نماید تا در سنه احدی و الف (۱۰۰۱ق) که طاعون در قزوین واقع شد، عارضه‌ای او را دست می‌دهد. برادران و خویشان را همه از واهمه طاعون مضطرب می‌بیند، می‌گوید که: «ای عزیزان همگان خاطر جمع دارید که به غیر از خلف، دیگر کسی از شما تلف نخواهد شد و همه در این طاعون از آفات مصون خواهید بود، و من روز جمعه هنگام نماز پیشین عالم فانی را وداع خواهم کرد.» به همان دستور که مذکور ساخته بود، داعی حق را لبیک اجابت گفت و بعد از او دیگر کسی از عزیزان خویشان او در آن قضیه ضایع نشدند.

بر اهل دل مخفی نماند که این ضعیف که خود را فخرالزمانی می‌نویسد، سبب آن است که جد فقیر فخرالزمان نام داشته و قضای قزوین متعلق به ایشان بوده است. در فطرت و فطانت و در فضیلت و موزونیت سرآمد روزگار خود بود و نسبت آن عزیز به خواجه عبدالله انصاری می‌رسد.

چون اظهار فضیلت و دانش فخرالزمان در این اوراق پریشان ظاهر نمود، ضرور شد که شمه‌ای از فضیلت و دانش آن معدن طریقت بر بیاض برد تا صدق قول خود بر دانشمندان ظاهر سازد، و این نقل نقلی است که هم فضیلت و هم موزونیت او از آن ظاهر می‌شود.

بر رای انور ارباب هنر پوشیده نماند که در ابتدای سلطنت شمع دودمان نبوی، چراغ خاندان مصطفوی، شاه‌طهماسب حسینی صفوی فرزند رسول ملک جلیل شاهزاده بهرام‌بن شاه‌اسمعیل، ثمنی از ثلث ده الوند که در نزدیکی دارالموحیدین قزوین است، به ولد ارجمند و خلف سعادت‌مند خود سلطان ابراهیم میرزا بخشید و حکم شد که سند آن عطا را جد فقیر به عربی بنویسد. آن فخر زمانه خود قباله‌ای عربی به جهت این مطلب، موشح‌الطرفین نوشت و جامه مقصد را مقطعه به طریقی بر قامت آن قباله قطع نمود که یک بیت فارسی موافق متن آن سند از سرهای سطور جانبین برآمد و آن بیت این است:

بیت

شد منتقل از پدر به فرزند ثمنی ز تمام ثلث الوند
دیگر اشعار خوب بسیار و ابیات مرغوب بی‌شمار از آن بزرگوار بر صفحه روزگار یادگار مانده است. این چند بیت از گفتار آن بزرگوار است.

غزل

رفتی و دور از تو، هوشم از دل ناشاد رفت
دامن افشاندی و گرد هستی‌ام بر باد رفت
عشق عالم‌سوز، تا بنیاد رسوایی نهاد
شیوه صبر و قرار از عقل بی‌بنیاد رفت
هر چه غیر از عشق بود از صفحه ادراک شست
هر چه جز حرف وفای یار بود از یاد رفت

وله

جان‌فشانی‌ها به خاک پای یارم آرزوست
وه که یک جان دارم و در دل هزارم آرزوست
اگر این نحیف در اظهار استعداد و کمال جد خود بییچد، از مطلب بازمی‌ماند. بنابر آن عنان قلم مشکین‌رقم به جانب احوال خود منعطف می‌گرداند.

بر رای عقده‌گشای ارباب دانش، و ضمیر منیر اصحاب بینش، پوشیده نماند که مسود این اوراق پریشان در دارالموحیدین قزوین به سن رشد و تمیز رسید، و در ابتدای شناخت خویش مایل به موزونیت گردید. بنا بر آن به خدمت اکثر ارباب طبیعت می‌رسید، و از صحبت ایشان مستفید می‌شد تا طبیعت این ضعیف استعداد آن به هم رسانید که در مقام انتظام نظم شود، در اول تخلص خود «عزتی» قرار داد و گاه‌گاهی رطب و یابسی

در هم می‌آورد و بعضی اوقات از روی هوس جوانی در پی قصه‌دانی می‌شد، تا به قوت جاذبه حافظه تمام قصه امیر حمزه بن عبدالملک را به یک شنیدن به خاطر گرفت، و در آن ایام قوت حافظه فقیر به مرتبه‌ای بود که اگر در مجمعی صد بیت خوانده می‌شد، قریب به هفتاد بیت آن چنان در طبیعت جای گیر می‌شد که به خانه می‌آمد و همه را بر بیاض می‌برد و الحال که به تألیف میخانه مشغول است، اثری از آثار آن جد و جهد سبحان‌الله، احوال هیچ مخلوقی به یک حال نمی‌ماند، مگر ذات مقدس ایزد متعال و قادر بر کمال، و هیچ فردی از افراد انسانی باقی نخواهد ماند، مگر حضرت واجب‌الوجود، که آفریننده علم است، چنان که خود می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

اما چون سن مسود این اوراق به نوزده رسید به عزم زیارت امام الانس و الجن، امام رضا - علیه‌التحیه والثنا - به مشهد مقدس آمد و به سعادت آستان‌بوسی آن روضه متبرکه منوره مقدسه مطهره مستعد گردید، و قریب به یک ماه در آنجا به سر برد. در ایام توقف آن آستانه، هر روز از یسار و یمین از تجار و متردین وصف دارالامان هندوستان بسیار شنید، شوق دیدن آن ملک بر این نو سفر غلبه کرد و عزم آن بلاد جزم نمود. بعد از طی منازل و قطع مراحل، از راه قندهار بیمار و نزار خود را به لاهور رسانید و چهار ماه در آن بلده توقف کرد، تا کوفت راه بالکلیه رفع شد، بعد از آن به سیر لاهور مشغول شد عجب ملکی به نظر این حقیر درآمد، ارزانی و فراوانی. دیگر یکی از خوبی‌های هندوستان این‌که هر کس در هر محل به هر طریقی که زیست کند هیچ‌کس را قدرت آن نیست که نهی آن امر نماید. با خود گفتم که جای توطن تو این سرزمین است، نه دارالسلطنه قزوین.

بعد از فراغ گشت لاهور در سنه ثمان عشر و الف (۱۰۱۸) به دارالخلافه آگره که مقر سلطنت نوشیروان سیرت دادگستر، دارادرایت سکندزفر، کیوان‌قدر قمرافاضت، عطاردفطنت خورشیداضاعت، زینت‌بخش تخت گورکائی، چراغ‌افروز بخت صاحب‌قرائی، جم‌جاه انجم‌سپاه خورشیدکلاه، ابوالمظفرشاه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بود، رسید. از آن تاریخ تا لغایت که سنه ثمان عشرین و الف (۱۰۲۸) در ایام دولت خویش که تا قیام قیامت باقی ماند به حال بنده و آزاد از روی مهربانی پرداخته.

شعر

مهربانیش را شماری نیست زندگانیش را شمار مباد

چون این ضعیف به دارالخلافه رسید خود را به خدمت وزارت‌پناه، عزت و معالی دستگاه میرزا نظامی قزوینی که در این ایام، دیوان صوبه بهار است و در آن وقت واقعه‌نویس درگاه فلک‌اشتبه بود، رسانید، چرا که مؤلف این تألیف با او نسبت خویشی داشت و آن عزیز را به قصه امیر حمزه شنیدن میل تمامی بود، چنانچه این ضعیف را بر آن آورد تا در اندک ایامی در آن فن یک‌فنه شد و کمال مهارت به هم رسانید، ولیکن از سر رشته موزونیت بازماند.

چون ریایات جلال جهانگیری به عز و اقبال در سنهٔ اثنی عشرین و الف (۱۰۲۲) به جانب اجمیر نهضت فرمود، کمترین نیز همراه میرزای مذکور بدان طرف روانه شد، تا آن که روزی در راه به یکی از همشهریان خود که مسیح بیگ نام داشت، به حسب اتفاق برخورد، و آن عزیز در خدمت بازوی دولت جهانگیری و جهانستانی، و سالار سپاه رکاب جانشین صاحبقرانی، خان عالی‌شأن زمانه بیگ مهابت‌خان بود و خان مذکور مشارالیه را مدارالمهامی سر کار فرزند ارجمند و خلف سعادت‌مند خود چشم زمانه، عین عطا میرزا امان‌الله مستسعد گردانید، چون ساعتی در بندگی ایشان به سر برد حسب الامر فصلی قصه در خدمت آن نتیجه‌الخوانین گذرانید بعد از استماع سخن آن صاحب‌سخن به مرتبه‌ای خواهان فقیر شد که دیگر نگذاشت که من به منزل خود روم، و هم در آن روز بنده را به جمعی از عربان که معتمدان خاص خان عالی‌شأن بودند سپرد و کمترین پانزده روز نظر‌بند آن جماعت بود. روز شانزدهم آن قدردان ارباب دانش، در اجمیر با دو کس از نوکر مصاحبان خود به سیر چشمه نور رفت. چون صحبت ایشان منعقد شد مسیح بیگ به تقریبی حرف این حقیر را در میان آورد. حکم شد که به حضور آید. چون در آن مجمع حاضر شدم بزمی دیدم به غایت رنگین و گشت‌گاهی ملاحظه نمودم بی‌نهایت شیرین. از قضای اله در آن ایام بهار بود و جهان از آرایش مشاطهٔ بهار، رشک «جَنَاتِ تَجْرِی مِّنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ»^۱ گشته و اطراف بساط غربا از ریاحین درخشنده به مانند قبهٔ خضرا پُرکواکب شده،

مثنوی

جهان پیرانه سرگفتی جوان شد	زمین از سبزه گویی آسمان شد
ز معشوقان چمن پررنگ و بوتر	نواها از گل نو تازه‌روتر
چمن را با سبک و روحان سروکار	زمین از بار برگ گل گرانبار

چون به مطالعهٔ آن سرزمین که چشمهٔ نور در آن واقع است مشغول شد، درهٔ مطبوعی به نظر درآمد که از اطراف جبالش به سباسب بلند سر بر فلک کشیده، و از جانبین دامن‌هاش سایه بر سر آفتاب انداخته، سواد مینارنگش از روضهٔ مینوی دلگشای‌تر، و نسیم غالیه‌بیزش از نافهٔ مشک تتاری عطرسای‌تر،

مثنوی

صد هزاران گل شکفته در او	سبزه بیدار و آب خفته در او
هر گلی گونه‌گونه از رنگی	بوی هر گل رسیده فرسنگی

و در میان حقیقی دره، چشمه آبی بود به صفا چون رخسار لاله‌رویان گل‌گذار و به حلاوت چون شکرلبان شیرین‌گفتار.

بیت

منور همچو چشم پاک‌بینان مصفا چون دل خلوت‌نشینان

۱- بقره: ۲۵، آل عمران: ۱۳۶ و... این آیه حدود ۲۵ بار در سوره‌های مختلف قرآن کریم به کار رفته است.

به نوعی سرد کز بیم فسردن نیارد عکس دروی غوطه خوردن

گیاهی کاندردان نشو و نما کرد به جای برگ بیرون عینک آورد

در کنار آن چشمه که نور دم از آن می‌زد میرزا امان‌الله را دیدم نشسته، و دو سه کس از اهل طبع نزدیک به ایشان قرار گرفته، چون چشمش بر این ضعیف افتاد، فرمود که بنشین. حسب‌الحکم به زانوی ادب درآمد، آن خلف ارجمند زمانه به نفس نفیس متکلم شد، و رفته‌رفته سخن به اینجا رسانید که در عالم هیچ یادگار بنی‌آدم را به از سخن نیست،

جهان‌رایادگاری جز سخن نیست خردراکاروباری جز سخن نیست

آن قدر که طبع من مایل به نظم است به هیچ چیز دیگر نیست. ای عزیزان، بیایید تا هر کدام به جهت این چشمه و این دره یک مصراع بگوییم تا رباعی شود، که امروز به غایت خوش‌وقتیم. اول من بگویم، این مصراع بر زبان آورد:

چون چشمه نور نیست جایی به حضور

این ضعیف نیز این مصراع را در بدیهه گفت:

موجش فوجی است گویی از غمزه جور

آن ممیز عصر خود از استماع این مصراع، به‌غایت از جا درآمد، فرمود که ملا عبدالنبی! مرا گمان آن نبود که تو موزون باشی؟ فقیر معروض داشت که اگر حکم شود این رباعی را تمام نمایم. فرمود: البته! این ضعیف بیت ثانی را نیز گفت و بر ایشان خواند بیت ثانی این است:

رشک گل خورشید جهان آرا شد هر خار که رست، از لب چشمه نور

آن میرزای سخندان از شنیدن این دو مصراع آخر، خوش‌وقت شدند. هم در آن روز به زبان آوردند که امروز این غزل امیرخسرو را که یک مصراع آن به خاطر من است، طرح می‌نمایم، تا فردا شما و یاران را مهلت است که این غزل را تمام کرده بگذرانید. آن مصراع امیرخسرو این است:

از دل به دست رفت و ز ناخن به تار ریخت

القصه، روز دیگر محمدانور لاهوری و این فقیر، غزل را پیش از یاران دیگر گفته گذرانیدیم. از هر غزل یک بیت مرضی طبع ایشان شد. از مولانا انور این است:

یا رب چه صورتی که ز شرم تو آینه گردید آب و از کف آینه‌دار ریخت

این ضعیف گوید:

یک قطره خون دل به درونم ذخیره بود آن هم ز راه دیده غم روزگار ریخت

القصه، آن نتیجه‌الخوانین این کمترین را بار دیگر بر سر بلبل‌نواپی آورد تا در اندک ایامی طبیعت خود

را از صحبت آن مجموعه دانش هزار مرتبه بهتر از کزت اول به درجه موزونیت رسانید. مصراع:

کمال صاحبم در من اثر کرد

از غایت توجهی که به این ضعیف به هم رسانید کتابداری سر کار خویش بدین بی‌مقدار مقرر فرمود. مسود این اوراق پریشان در آن خدمت به مطالعه کتب معتبر مشغول شد و سخنان خوب از مصنفات و مؤلفات و متأخرین، چه نظم و چه نثر، انتخاب نمود. روزی به خاطر رسانید که از بی‌انصافی روزگار معلوم است که اشعار تو در جنب واردات شعرای گذشته و آینده اشتها سرشاری نخواهد یافت. هیچ به از آن نیست که دو سه تألیف نظم و نثر ترتیب بدهی تا به وسیله اخبار ارباب دولت و به واسطه اذکار اصحاب طبیعت و سخنان ایشان نام تو بی‌نشان بر صفحه روزگار ثبت شود.

نبی خود را درافکن در میانه مگر نامی بر آری در زمانه

بنابر آن، انگاره سه تألیف نمود:

یکی به جهت خواندن قصه امیرحمزه و آداب آن، تا قصه خوانان را دستوری باشد و نام آن دستورالفصحاء

قرار دهد؛

ثانی، از حکایت شیرین و نقل‌های رنگین مرتب سازد، و آن را به نوادرالحکایات یا بحرالنوادر موسوم

گرداند؛

ثالث، مؤلفات ساقی‌نامه‌های متقدمین و متأخرین را جمع نموده با احوال ایشان بر بیاض برد و نام آن

را میخانه گزارد.

چون طبع هنرمندان این جزو زمان را به ساقی‌نامه راغب‌تر دید، نخست به تألیف میخانه مشغول گردید، و قریب به پانزده ساقی‌نامه با ذکر قائلان آن در عرض یک ماه در اجمیر مرقوم قلم شکسته‌رقم گردانید، و از روی شوق به تفحص و تجسس ساقی‌نامه‌های دیگر مقید گشت، که ناگاه فلک بی‌مقدار ناهنجار، با این بی‌مقدار ناسازگاری آغاز نهاد، و از گردش بی‌روش خود و بی‌واسطه حظ نفسانی و به غیر لذت مساس جسمانی، بیداد بادفرنگ را چون آتش به جان و تن این ناتوان سر داد، و پیش از آنکه بخیه این زخم بر روی کار افتد و گل این مرض این محقر را در نظر امثال و اقران خوار گرداند، خویشتن را بیمار و نزار ساخت و از بیم آن که مبادا صاحب بر احوال این شکسته‌بال اطلاع یافته در پی آزار شود، از ارکان دولتش التماس کرد تا به جهت این محقر رخصت رفتن ولایت گرفتند.

القصه، بعد از اجازت، در ساعت تألیف‌های ناتمام خود را همراه برداشته در لباس فخر فقر، از اجمیر برآمدم و از راه نرنول روانه لاهور شدم. در راه عزیزی به این کمینه برخوردیده بنده را از آن لباس برآورد، و همراه او روانه شهر مذکور گردیدم... چون در سنه خمس عشرین و الف [۱۰۱۵] به لاهور رسیدم، طاعون گرم شده بود. از بیم وبا بلا توقف از آن بلده به کشمیر روان شدم. وقتی که بدان سرزمین عشرت‌آیین رسیدم قریب به دو سال در آنجا ماندم، و مخدومی‌ام میرزا نظام‌الدین احمد افضل دیوان و بخشی ولایت مذکور بودند، با ایشان به سر بردم و کتاب دستورالفصحاء را در آنجا بر بیاض بردم و به اتمام رسانیدم،

«دستور به انجام رسیده» تاریخ اتمام آن کتاب است.

در آخر سنهٔ ست‌عشرین و الف [۱۰۲۶] میرزای مذکور را به درگاه خلایق پناه طلبیدند، همراه ایشان به مندو آمد، قریب به یک ماه جهانگیری، در آن بلده رحل اقامت انداختم. بعد از آن میرزا نظام‌الدین احمد از عنایت جهانگیری دیوان صوبهٔ بهار شد. این ضعیف از برای سیر در خدمت ایشان عازم آن دیار گردید چرا که آن ملک در دارالامان هندوستان به خوبی و خرمی شهرت دارد، چون به مطلب رسید از مساعدت بخت بلند و استعداد طالع ارجمند به شرف ملازمت خان جهان‌نشان نکتهدان، شمع دودمان خاتم پیغمبران، نواب سردارخان مشرف گردید، آن قدر احسان و اکرام که از آن یگانهٔ زمان به این کمترین رسید، بر خود لازم دانست که کتاب میخانه را به نام نامی و القاب گرامی آن خان عظیم‌النشان به انصرام رساند، بنابراین عنایت ایزد سبحان و توجه خان قدردان، دو مرتبه این مجموعه را به اتمام رسانید.

عدد منظومات فقیر تا لغایت، که سال هجرت به هزار و بیست و هشت رسیده، سوای ساقی‌نامه به هزار و پانصد می‌رسد. و ساقی‌نامهٔ خود را در پتته به نام این صاحب مهربان تمام گردانیده در این اوراق پریشان بر بیاض برد، امید که منظور نظر ارباب هنر گردد.

ساقی‌نامهٔ عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی

شبی با خرد گفتم ای پیر کار	زمانه جوان شد ز فیض بهار
بیا تا به گلگشت بستان رویم	زمانی به گشت گلستان رویم
که شاید ز فیض تماشای باغ	غم از دل برآید، چو دود از چراغ
خرد گنت غم مال و گنج من است	به دل چیزی ار هست رنج من است
مرا سینه شد مخزن درد دوست	ز شادی این غم ننگم به پوست
به من ده که سامان رفتن کنم	سری در سر کار مردن کنم
از آن پیش کاین زال مکار زشت	زند آب مگری بر این کهنه‌خشت
مغنی بزن دست بر تار عود	که غم بر دلم گشته پیچان چو دود
به ناخن بکن رخنه در منزلم	کز آن ره رود غم برون از دلم
بیا ساقی آن زادهٔ تاک را	همان دشمن عقل و ادراک را
می‌ای ده که از شیشه آید به جام	هوا گردد از پرتوش لعل‌فام
ز کیفیت آن می خوشگوار	فلک تا قیامت شود بی‌قرار
می‌ای سر به سرمستی و بی‌خودی	به من ده که تا وارهم از خودی

شرابی به کیفیت لعل یار
 به من ده که در عشق بی‌مایه‌ام
 مغنی بزن دست بر تار ساز
 که گرد دست و دل هر دو گردند یار
 بیا ساقی آن باده رشک ماه
 به من ده که تا من ز نور شراب
 مغنی بیا نغمه‌ای ساز کن
 می نغمه‌ای ریز در جام گوش
 که در بی‌خودی ترک دنیا کنم
 بیا ساقی آن جام گیتی‌نما
 نه آن می که مردود رحمان شوم
 می‌ای ده که چون لب از او تر کنم
 از آن می که چون در دلم جا کند
 مغنی زمانی به بتخانه آی
 یکی ناله بیرون کن از ارغنون
 بیا ساقی آن آب آتش‌لباس
 به من ده که از مرگ بی‌غم شوم
 مغنی ز قزوین یکی یاد کن
 چه قزوین بهشتی پُر از رنگ‌وبو
 نروید ز خاکش به جز خرّمی
 چو یاد از عزیزان قزوین کنم
 یکی گفت با من در این سرزمین
 عزیزان دانش همه رفته‌اند
 چو گریم به یاد بزرگان پیش
 نبی گرچه بودم پدر بی‌هنر
 خلف نامش و ناخلف در سخن

که از سر برد عقل و از دل غبار
 بلندی ده از نشنه‌اش پایه‌ام
 دل خویش با دست کن یار ساز
 ز جان غم آرند بیرون دمار
 که شد همچو شب خانه دل سیاه
 فروزان کنم شب چو روز شباب
 در فیض بر روی دل باز کن
 به این باده از عقل بریای هوش
 سری در سر کار عقبا کنم
 که شاید برم ره به سوی خدا
 نه آن می که مقبول شیطان شوم
 دل خود چو خورشید نور کنم
 به یک ناله دل کار فردا کند
 تماشای بتخانه و بت نمای
 که افتد بت از تخت خود سرنگون
 بیاور که دارم ز مردن هراس
 نترسم اگر در جهنم شوم
 دل و جانم از یاد آن شاد کن
 جهان در جهان اهل معنی در او
 چو مردم همه مردمش مردمی
 دُر اشک را عقد پروین کنم
 کز ایشان نمانده یکی بر زمین
 به زندان مصر زمین خفته‌اند
 کنم یاد از آب‌ء و اجداد خویش
 ز دُر سُفتن نظم بس بی‌خبر
 نهاده زمانه بر او نام من

که گفتی سخن همچو آب روان
 همه دُرّ مکنون برافشانده است
 زند آتش عشق در جان هوش
 که در بی خودی گردی از خویشتن
 شوم جای او بنده فخرالزمان
 شود روشن از من چراغ سخن
 که افتاده دور از وطن بلبلم
 که جاوید ماند چو باغ بهشت
 اگر بارد آتش ز چرخ بلند
 که از غربت آیم به سوی وطن
 هلالی شدم بس که کردم خیال
 که چشم نبیند زمین و زمان
 که گشتم پریشان تر از روزگار
 فتادم در این دام نقش کلک
 مگر آنکه زین ورطه مجنون روم
 ز هندوستانم به ایران برد
 به لطف و به قهر و به انعام تو
 به حقّ محمّد علیه السلام
 به یاران و اولاد و اصحاب او
 به نقص زوال و به کُنه کمال
 به دل های بی رحم سیمین بران
 به خاصیت و نشئه جام مل
 به رنگ رخ عاشقان حزین
 به سوز دل شمع و دود چراغ
 به پای بیابان نوردان راز
 به سوز دل ساکنان جحیم

ولی جد من بود فخرالزمان
 سخن های نیکو از او مانده است
 اگر دُرّ نظمش کنی زیب گوش
 چنان مست و بی خود شوی از سخن
 پس از وی گمان که بُد در جهان
 کنم تازه افسانه های کهن
 مغنی بزن ناخنی بر دلم
 بهاری پدید آر عنبر سرشت
 بهاری که هرگز نبیند گزند
 چنان های و هوایی بکن در چمن
 شدم از فراق وطن چون هلال
 به حدّی پریشانم اندر جهان
 جهانم به جایی رسانید کار
 گرفتار هندی ز جور فلک
 چه سازم کزین دام بیرون روم
 جنونم مگر سوی جانان برد
 الهی به اعزاز و اکرام تو
 به حقّ همه انبیای عظام
 به نور جبین جهانتاب او
 به سوز فراق و به شوق وصال
 به زلف و به خال پری پیکران
 به فریاد بلبل به بیداد گل
 به داغ دل لاله آتشین
 به بدمستی تاک در صحن باغ
 به دست کریمان مسکین نواز
 به حقّ مقیمان باغ نعیم

به قلبی که قابل به الهام توست
 به مهری که دارد نبی با علی
 که عبدالنبی را به ایران رسان
 کزان آستان تا جدا مانده است
 زبان خواست تا مدح شاه رضا
 تو را نیست یارای وصف امام
 تو را نیست یارای این گفتگو
 اگر میل داری که بهر امام
 بکن وصف درگاه والای او
 به روزی که شد راست آن آستان
 در آن آستان گوید از فخر، خشت
 غباری که خیزد از آن بارگاه
 غبار از کجا دارد آن آستان
 زمینی چو دل روشن و بی غبار
 بر آن سرزمین هر که یک بار گشت
 در آن روضه پاک از جوش نور
 ز رفعت سر گنبدش هر زمان
 فلک گرد آن گنبد زرنگار
 صبا هر دم آید ز سوی جنان
 وز آنجا رود باز سوی بهشت
 بر آن آستان روز و شب ماه و مهر
 بگویند کاین آسمان عطاست
 نیابیم از این آستان جز وفاق
 خوشا حال آن کس کز امداد بخت
 سرت گردم ای ساقی دلستان
 می ای ده که شوقم به جوش آورد

به گوشی که درخورد پیغام توست
 به صدقی که دارد علی با نبی
 به درگاه شاه خراسان رسان
 چو گل در ته دست و پا مانده است
 بگوید، خرد گفت: ای بی حیا
 نگرده فسون تو شرح کلام
 نه هر گفتگو هست درخورد او
 کنی مدحتی تا شوی نیکنام
 که افزون ز چرخ است پهنای او
 زمین کرد صد فخر بر آسمان
 که خاکم بود به ز خون بهشت
 شود سرمه چشم خورشید و ماه
 که باشد زمینش به از آسمان
 هوایش چو جان با بدن سازگار
 سر فخرش از آسمانها گذشت
 خورد دوش نظاره بر دوش نور
 سر خود نهد بر سر آسمان
 بگردد شب و روز دولاب وار
 کند کدیه عطری از آن آستان
 کند خاک آن باغ عنبر سرشت
 غلامانه مانند بر خاک چهر
 نه چون چرخ، آستن صد بلاست
 نبینیم از آسمان جز نفاق
 به گیتی بر آن آستان برد رخت
 به رغم فلک شو به من مهربان
 چو مجنون مرا در خروش آورد

بریزم به تیغ غنا خون آرز
کشاند بدان آستان بی درنگ
دمت با نی خویش دمساز کن
از آن پرده رویم به راه آورد

نترسم از این راه دور و دراز
مرا شوق گیرد گریبان چنگ
مغنی نوای نوی ساز کن
نوایی که آن اشک و آه آورد

گفتار در مدح سردارخان

سروشی مرا در دل آمد پدید
ز هجر وطن چند باشی حزین
برو بر در خان لشکرشکن
وجودت سراپا گلستان کند
به ایران روی خوشدل و دوست کام
بلند اختر دهر سردارخان
جهان را پر از دُر کند چون صدف
شود بر دهان صدف قطره بار
ز ابر کفش جود باران بود
کز آن دامن آرزو پُر شده
نشستی به خرگاه از بهر خیر
به مهمان نمودی بس احسان خویش
فرستد عطا بر در خانه ها
تفاوت ببین از کجا تا کجاست؟
بلی یادگار نبی و ولی است...

چو سر رشته نظم اینجا رسید
که ای آرزومند ایران زمین
تورا هست اگر میل گشت وطن
که جودش تو را غرق احسان کند
ز امداد آن خان والامقام
سحاب کرم، خان جمشیدشان
کریم به طبعی که از امر کف
نه چون ابر نیسان که فصل بهار
به عهدش همیشه بهاران بود
چنان از کفش دهر پُر دُر شده
شنیدم که حاتم در این کهنه دیر
شدی میزبان بر سر خوان خویش
ولی این کریم جبلی سخا
اگر گویمش رشک حاتم رواست
به خلق رسول و به جود علی است

آثار و تألیفات عبدالنبی قزوینی

فخرالزمانی با تخلص «نبی» است. تعدادی اشعار فارسی از مثنوی و رباعی و ... از وی در تذکره ها و همچنین تألیفات خود او به صورت پراکنده مانده. متأسفانه دیوان وی تاکنون جمع آوری نشده است. او در خود ذوق شعری فراوان می دیده و با نزدیک شدن به حاکمان و سرداران قدرت شاعری خود را به نمایش می گذاشته است. که نمونه ای از آن را در شرح حال خودنوشت وی در نزد میرزا امان الله در تکمیل یک رباعی شاهد بودیم.

تألیفات

از نوشته‌های وی می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

۱. نوادر الحکایات

مجموعه‌ای از حکایات شیرین و نقل‌های رنگینی است که در سال ۱۰۴۱ق تکمیل شده و از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه‌های شبه‌قاره و کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران به شماره ۵۵ ب - ۲۲۲ مورخ رجب ۱۲۸۷ ه. ق در دست است.

۲. دستور الفصحاء

این کتاب در موضوع قصه‌گویی است که به پیروی از قصه حمزه و آداب آن تألیف کرده است. از این کتاب هیچ‌گونه اثری در دست نیست.

۳. دستور القصص

استاد محمدشفیع در دیباچه میخانه از کتاب دیگری از او، به نام دستورالقصص نام می‌برد که در نسخه مفتاح آمده است، از این کتاب نیز هیچ‌گونه اطلاع و اثری در دست نیست.
(فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، ص ۱۸۲)

۴. تذکره میخانه

مجموعه‌ای از ساقی‌نامه‌های متقدمین و متأخرین از شاعران پارسی‌گوی را با ذکر شرح احوال آنان جمع کرده است. این کتاب توسط مولوی محمدشفیع، دانشمند پاکستانی، در سال ۱۹۲۶م در لاهور چاپ و منتشر شد و بعدها استاد گلچین‌معانی در سال ۱۳۴۰ش با تصحیح و تنقیح و تکمیل تراجم مجدداً آن را به چاپ رساند.

۵. کتاب طراز الاخبار

نخستین بار، استاد گلچین‌معانی در چاپ دوم تذکره میخانه (سال ۱۳۴۰) از وجود این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران خبر می‌دهد و آن را معرفی می‌کند. استاد دکتر محمدجعفر محجوب در سال ۱۳۴۹ش درباره اهمیت این کتاب مقاله‌ای تحت عنوان «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی» نوشته و بعد از سی سال استاد دکتر شفیع کدکنی با نگارش مقاله «نگاهی به طراز الاخبار» اهمیت این کتاب و جنبه‌های مختلف آن را شرح داده است. (مجله نامه بهارستان، سال سوم، شماره اول، تابستان ۱۳۸۱، ص ۱۰۹-۱۲۲)

باتوجه به این‌که این تألیف در نوع خود بی‌نظیر و در زبان فارسی مانند دیگری نداشت و به عنوان جُنگ و سفینه‌ای گران‌سنگ از نظم و نثر فارسی در آداب قصه‌گویی مطرح بوده است، به شورای پژوهشی پژوهشکده هنر پیشنهاد داده شد تا تصحیح کتاب مذکور توسط اینجانب انجام پذیرد. پس از موافقت شورای محترم این مهم انجام پذیرفت. درباره تفضیل مضامین این کتاب در ادامه این مقدمه بحث خواهیم

کرد اما در آغاز برحسب موضوع سزاوار است مختصری درباره تاریخچه و سابقه هنر داستان‌نویسی و قصه‌گویی در ایران پرداخته در ادامه آن و در عصر مؤلف طرازالاجبار گفتگویی داشته باشیم.

سابقه هنر قصه‌گویی

در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی اشاره‌هایی است درباره این که پادشاهان باستانی علاقمند به شنیدن نقل‌هایی از پهلوانان و دیگر شهریان بودند و این مهم را اشخاصی بر عهده داشتند که در محضر بزرگان، هنر سخنوری خویش را با ذکر این داستان‌ها عرضه کنند. به عنوان مثال می‌توان به رویداد زیر اشاره کرد:

هنگامی که خسرو به بالین پدرش، هرمز چهارم، می‌آید پدر از او می‌خواهد که آرزویش را برآورده کند.

آرزوی اول: فرستادن آوازخوان

آرزوی دوم: رزم‌آوری که اهل شکار باشد و خاطرات خود را از رزم‌ها و شکارهای گذشته خود برایش تعریف کند.

آرزوی سوم: فرستادن دبیر دانای کهن‌سالی که از تاریخ شهریان برایش سخن گوید.
عین اشعار شاهنامه چنین است:

برین بر فزونی نخواهم نیز	مرا نزد تو آرزو بُد سه چیز
کنی گوش ما را به آواز شاد	یکی آن‌که شبگیر هر بامداد
که از رزم دیرینه دارد نشان	و دیگر سواری ز گردنکشان
سخن گوید و کرده باشد شکار	بر من فرستی که از کارزار
که از شهریان گذارد سخن	همان نیز داننده مرد کهن

(دبیرسیاقی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۲۳۰۱)

از این داستان مشخص می‌شود که در روزگاران کهن هر سخنوری توسط داننده کهن که قاعدتاً همان دبیران وقایع‌نگار بودند که نقل تاریخ هم می‌گفته و یا دیگر افرادی که خود در معرکه حضور داشتند و رویدادهایی را که شاهد بودند برای دیگران بیان می‌کردند.

در داستان بیژن و منیژه نیز اشاره به همین نکته شده است:

بخواند آن بت مهربان داستان ز دفتر نوشته گه باستان

در تاریخ بخارا عبارتی است که به عنوان قدیمی‌ترین سند هنرهای آئینی مطرح می‌شود. نرشخی مؤلف کتاب در سال ۳۲۲ق نوشته که «اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سروده‌های عجیب است و مطربان آن

سرودها را کین سیاوش می‌گویند. محمد بن جعفر گوید که از این تاریخ سه هزار سال است. والله اعلم». (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۴)

بعد از اسلام نیز این هنر رواج داشته است؛ در جای‌جای ادبیات فارسی در نظم و نثر اشارات و قرائن فراوانی دیده می‌شود که نویسندگان و شاعران ایران زمین در این باره داد سخن داده‌اند، چه از داستان‌های به رشته نظم کشیده و یا از قصه‌گویان سخن گفته‌اند. راویان داستان‌ها نیز اهمیت فراوانی برای آن داشته‌اند. به طوری که حکیم فردوسی از دهقانی پیر روایت خود را نقل می‌کند.

تو بشنو ز گفتار دهقان پیر اگرچه نباشد سخن دلپذیر

از قصه‌گویان یا راویان و نقالان دوره شاهنامه عصر غزنویان - که بعضاً محدثان نیز خوانده می‌شدند - در جای‌جای ادبیات فارسی می‌توان سراغ گرفت، از قبیل تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه، سیاست‌نامه و در داستان‌هایی مانند سمک عیار، ابومسلم‌نامه و اسکندرنامه و... در شعر شاعران فراوان آمده است، مانند گفته معروف مسعود سعد. (رشیدیاسمی، ۱۳۶۹: ۵۰۸)

تا قصه‌گوی چیره‌زبان پیش عاشقان قصه ز عشق عروه و عفرا کند همی
و یا در شعر حافظ شیرازی که می‌سراید:

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

مهم‌ترین متن فارسی که درباره آداب و رسوم این هنر سراغ داریم فتوت‌نامه سلطانی است که مؤلف آن، واعظ کاشفی سبزواری، آن را در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری نگاشته است. این کتاب توسط استاد محجوب تصحیح و در سال ۱۳۵۰ به چاپ رسیده. در این کتاب فصلی وجود دارد با عنوان «بیان قصه‌گویان و قصه‌خوانان» که متن آن چنین است:

.... در بیان قصه‌گویان و قصه‌خوانان:

بدان که قصه خواندن و شنیدن فایده بسیار دارد. اول آن که از احوال گذشتگان خبردار شود. دویم آن که چون عجایب و غرایب شنود نظر او به قدرت الهی گشاده گردد. سیم، چون محنت و شدت گذشتگان شنود داند که هیچ‌کس از بند محنت آزاده نبوده است او را تسلی باشد. چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود دل از (مال دنیا و) دنیا بردارد و داند که با کس وفا نکرده و نخواهد کرد. پنجم، عبرت بسیار و تجربه بی‌شمار او را حاصل آید و خدای تعالی با حضرت رسالت(ص) می‌گوید: «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَیْكَ مَنَ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَنْبِئُ بِهٖ فُؤَادُكَ»؛ یعنی، ای محمد ما بر تو می‌خوانیم از قصه‌های رسولان و خبرهای پیغمبران آنچه بدان دل را ثابت گردانیم و فایده‌های کلی تو را حاصل گردد. پس معلوم شد که در قصه‌های گذشتگان فایده هست اگر واقع باشد و بر آن وجه که وجود داشته باشد خوانده شود خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده‌ای رسید و اگر غیر واقع باشد گوینده را وبال باشد و شنونده فایده خود برگیرد چنانچه گفته‌اند:

بیت

نگویند از سر بازیچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش
وگر صد دفتر حکمت بر ابله بخوانی آیدش بازیچه در گوش

اگر پرسند که مخصوص قصه خوانان چیست؟ بگوی صدلی و این در اصل از آن غزآخوانان بود و حالا از آن قصه خوانان است و تبریزین نیز می دارند. اگر پرسند که صدلی را از کجا گرفته اند؟ بگوی از آنجا که چون خدای تعالی آدم را بیافرید فرمود که اسماء مخلوقات بیان کند و در زیر عرش ملائکه جمع شوند. آدم - علیه السلام - برخاست و نام یک به یک اشیاء ذکر می کرد. جبرئیل - علیه السلام - به فرمان ملک جلیل از بهشت صدلی آورد و بنهاد و آدم را بر وی نشانید. اگر پرسند که معنی صدلی نهادن چیست؟ بگوی که معنی آن است که هر که هنری دارد باید که از مردم دیگر بالاتر نشیند تا همه از دیدار او بهره یابند. اگر پرسند که صدلی از برای که می نهند؟ بگوی از برای هنرمندان و به واسطه آن است که هر که در هنرمندی و پهلوانی بر سر آمده سلاطین او را بر صدلی نشانند. پس هر که پهلوان میدان سخن باشد او را رسد که بر صدلی نشیند. اگر پرسند که صدلی چند رکن دارد؟ بگوی چهار رکن: دو زیر و دو بالا. اگر پرسند که دو رکن بالا اشارت به چه چیز است؟ بگوی یکی به دانش و یکی به بینش، یعنی هر که بر صدلی نشیند باید که هر چه گوید از روی دانش گوید و به نظر بینش بیند و داند که هر معرکه قابل چه (نوع) سخن است. اگر پرسد دو رکن زیر صدلی اشارت به چیست؟ بگوی یکی به صبر، دوم به ثبات. یعنی هر که صدلی نشین است باید که هر چه بدو رسد صبر کند و در کار خود ثابت قدم باشد و به هر چیزی از جا نرود چنان که گفته اند:

بیت

تا ز هر بادی نجنبی پا به دامن کش چو کوه

کآدمی مشت و غبار و عمر باد صرصر است

اگر پرسند که قصه خوانی چند نوع است؟ بگوی دو نوع: یکی حکایت گویی و دیگری نظم خوانی. اگر پرسند که آداب حکایت گویان چند است؟ بگوی هشت: اول، آن که قصه ادا خواهد کرد اگر مبتدی است باید که بر استاد خوانده باشد و اگر منتهی است باید به خود تکرار کرده باشد تا فرونماند. دویم آن که چست و چالاک به سخن درآید و خام و گران جان باشد. سیم، باید که داند که معرکه لایق چه نوع سخن است از حد نزول و مانند آن، بیشتر از آن گوید که مردم را راغب آن کند. چهارم، نثر را وقت وقت به نظم آراسته گرداند نه بر وجهی که مؤدی به ملال شود که بزرگان گفته اند نظم در قصه خوانی چون نمک است در دیگ. اگر کم باشد طعام بی مزه بود و اگر بسیار باشد شور گردد. پس اعتدال نگاه باید داشت. پنجم، سخنان محال و گزاف نگوید که در چشم مردم سبک شود. ششم، سخنان تعریض و کنایت نگوید که در دل ها گران گردد. هفتم، در گدایی مبالغه نکند و بر مردم تنگ نگیرد. هشتم، زود بس نکند

و دیگر دیر نیز نکشد، بلکه طریق اعتدال نگاه دارد.

اگر پرسند که آداب نظم خوانی چند است؟ بگوی شش. اول آن که به آهنگ خواند. دویم سخن را در دل مردم بنشانند. سیم، اگر بیتی مشکل پیش آید شرح آن با حاضران بگوید. چهارم، چنان نکند که مستمع ملول گردد. پنجم در گدایی سوگند بسیار ندهد و مبالغه ننماید. ششم، صاحب آن نظم را در اول معرکه یا در آخر یاد کند و فاتحه و تکبیر فرستد و افسانه خوانان نیز مثل حکایت گویند. ایشان را نیز همین آداب رعایت باید کرد. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۲-۳)

قصه‌گویی در سده ده و یازده هجری

جهان فارسی‌زبان در این عصر بسیار گسترده بود؛ از یک طرف حکومت صفویان در ایران و در سویی دیگر گورکانیان در شبه‌قاره توجهی بسیار گسترده به این هنر داشتند. شاهان و شاهزادگان صفوی و پادشاهان مسلمان هند هر کدام به نوبه خود توجهی ویژه به شاهنامه‌خوانی، و قصه‌گویی داشتند در کتاب‌های تاریخ این (دوره) تذکره‌های شعر اسامی آنان به صورت پراکنده آمده است. مانند:

خان محمد استاجلو، ایلدوز بیگ، حسن بن سهیل، مقیمای زرکش، مولانا فتحی، مولانا حیدر، مولانا محمد خورشید اصفهانی، نجاتی بافقی...

اما هنر شاهنامه‌خوانی و قصه‌گویی در عصر شاه‌عباس صفوی بسیار رواج یافت. استاد نصرالله فلسفی می‌نویسد:

.... «(در عصر شاه‌عباس) در قهوه‌خانه شاهنامه و داستان‌های حماسی دیگر خوانده می‌شد و بسیاری از مردم برای شنیدن شاهنامه به آنجا می‌رفتند. شاهنامه‌خوانی کار آسانی نبود و بیشتر شاهنامه‌خوانان خود شاعر و ادیب بودند. شاه‌عباس نیز چنان که پیش از این گفته شد، به شاهنامه فردوسی علاقه فراوان داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ مانند عبدالرزاق قزوینی و ملا بی‌خودی گنابادی شاهنامه می‌خواندند.

از شاعرانی که در عهد شاه‌عباس در قهوه‌خانه‌ها شاهنامه می‌خواندند یکی ملا مؤمن کاشی معروف به یکه‌سوار بوده که وضع و لباس و اطوار خاص داشته است. این مرد قبایی با سمه‌ای با حاشیه‌های رنگارنگ می‌پوشید و طوماری به سر می‌زد و بدین شکل به قهوه‌خانه می‌رفت و شاهنامه می‌خواند و قسمتی از آنچه در این کار نصیبش می‌شد به درویشان و مستمندان می‌داد...» (فلسفی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۵۵)

فخرالزمانی در این دوره با آداب قصه‌گویی از نزدیک آشنا شده بود. هنگامی که به هند رفت متوجه شد که در وجود شاعران فراوان آنجا نمی‌تواند شخصیتی یگانه و ممتاز داشته باشد. این بود که به قصه‌گویی روی آورد و سپس سعی کرد که برای گروه هنرمندان و شاعران علاقمند کتابی در آداب آن فراهم آورد.

ظاهراً دو کتاب در این موضوع نگاشته است و همان طور که گذشت از دستورالفصحاء وی اثری در دست نیست و تنها طراز‌ال‌اخبار باقی مانده است.

کتاب طراز‌ال‌اخبار از دیدگاه دو دانشمند

۱. دکتر محمدجعفر محجوب می‌نویسد:

«آنچه عبدالنبی در مقدمه [کتاب خود] آورده است مطالبی است بسیار مهم که نظیر آن در هیچ کتاب دیگر نیامده است. پیش از بررسی این مطالب باید گفت، چنان‌که از این مقدمه برمی‌آید، در روزگار عبدالنبی (اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری) دست‌کم در هند هنوز قصه‌خوانان به مردم روی نیاورده و در گذرگاه‌ها و مکان‌های عمومی دیگر به سخن‌سرایی نپرداخته بوده‌اند و مجالس قصه‌خوانی فقط در دربار شاهان و ایوان امیران و رجال و اعیان منعقد می‌شده و مردم درس خوانده و صاحب‌کمال به گوینده گوش می‌سپرده‌اند.

نکته مهم در گفته‌های عبدالنبی تقسیم روش‌های قصه‌گویی به سه روش ایرانی و تورانی و هندی است. ممکن است این سخنان در نظر خواننده ناآشنا کلی و مبهم جلوه کند؛ اما، برای درست فهمیدن گفته‌های عبدالنبی باید کتاب‌های قصه‌ای را که به هر یک از این سه روش و به دست قصه‌خوانان هر یک از این سه ناحیه نوشته شده از نظر گذرانید...» (مجله ایران‌نامه، سال نهم، ۱۳۴۹؛ نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، ش ۱، ۱۳۴۹، ص ۶۶-۳۹؛ و بتر، ادبیات عامه ایران، ص ۱۰۷۹)

۲. استاد شفیعی کدکنی می‌نویسد:

ساختار عمومی کتاب بدین‌گونه است که مؤلف کوشیده است تا سابقه «قصه امیر حمزه صاحبقران» را - که در عصر او مشهورترین موضوع سخنوری و قصه‌پردازی بوده است - بررسی کند و آداب قصه‌گویی را به تفصیل یادآور شود. در حقیقت نوعی بوطیقای قصه‌پردازی است در سنت ایرانی سخنوری و نقل قصه‌ها.

در یک حصر عقلی، مؤلف انواع قصه‌های موجود را در چهار مقوله «رزم»، «بزم»، «عاشقی» و «عیاری» طبقه‌بندی و نظم و ترتیب می‌دهد، به این معنی که برای هر کدام از این چهار نوع قصه، وی دوازده «طراز» قائل شده تا بتواند توصیف‌های خاص مربوط به آن نوع قصه را در ذیل این طرازها رده‌بندی کند؛ مثلاً در بخش داستان‌های رزمی، کوشیده است انواع موضوعات و اوصافی را که احوال جنگجویان و نیز صحنه‌های میدان جنگ - از طلوع و غروب آفتاب تا بهار و تابستان و پاییز تا باریدن باران یا برف و... - لازم دارد، بیاورد تا قصه‌گوی اگر خواست میدان جنگ را در لحظه طلوع یا غروب آفتاب وصف کند از آن نمونه‌های نظم و نثر یاری بجوید. دوازده طراز دیگر، بر همین قیاس، برای «بزم» و دوازده طراز دیگر برای «عاشقی» و دوازده طراز هم برای «عیاری». البته خاتمه‌ای نیز برای تکمیل این ابواب و فصول پرداخته

که خود شامل نوزده عنوان و سرفصل است.

با اطمینان می‌توان گفت که از دید انسان عصر مؤلف برای بیان این‌گونه داستان‌ها، زمینه‌توصیفی‌ای کامل‌تر از آنچه فخرالزمانی تدوین کرده است، نمی‌توان تصور کرد، مگر این‌که در نوع سلیقه‌ شعری او و ترجیح توصیفات متأخرین بر توصیفات قدما، کسانی با مؤلف اختلاف سلیقه داشته باشند. در آنجا دیگر حوزه سلیقه است و هر کس حرف خودش را می‌زند. اما از این دیدگاه اگر صرف نظر شود، با اطمینان می‌توان گفت که در زبان فارسی چنین کتابی دیده نشده است: جنگی و سفینه‌ای از نظم و نثر، طبقه‌بندی شده براساس موضوعات گوناگون، شامل شعر و نثر فارسی از عصر رودکی تا دوران مؤلف.

این کتاب از دید تحول «صور خیال» و ایماژهای شعر فارسی نیز یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخ ادب ما به حساب می‌آید، چنان‌که از دید مطالعه درباره تحول جمال‌شناسی شعر فارسی و بوطیقای حاکم بر آن نیز، این کتاب اهمیت بسیار دارد و ما به هنگام مطالعه آن، مجموعه تحولات سبکی شعر و نثر فارسی را نیز پیش چشم داریم. در بسیاری از این فصول و در نمونه‌هایی از نظم و نثر، که در باب موضوعات این خاتمه نقل می‌کند، فواید بسیار می‌توان جست هم در حوزه مصطلحات بعضی فنون از قبیل موسیقی و نقد شعر و هم در مسائل مدنی و اجتماعی. در یک کلام، طراز‌الآخبار، یکی از مفصل‌ترین جنگ‌های نظم و نثر فارسی است که در آن تدوین خاصی مورد نظر بوده است و محققان تاریخ ادبیات و فرهنگ ما را مراجعه به آن، در بسیاری زمینه‌ها، سودمند تواند بود. (مجله نامه بهارستان، سال سوم، شماره اول، تابستان ۱۳۸۱، ص ۱۰۹-۱۲۲)

منابع و مآخذ مورد استفاده مؤلف در تألیف اثر

بنا بر بررسی‌های انجام شده کمتر تألیفی را در شبه‌قاره هند می‌توان نام برد که از این تعداد منابع و مآخذ بهره جسته باشد. مؤلف نیز خود در مقدمه عنوان کرده است که از دویست کتاب در تدوین این اثر استفاده کرده است. با توجه به این‌که مؤلف خود مدیر کتابخانه بوده با درایت و هوشمندی کامل بهترین منابع را برگزیده است. در عین حال این کتاب‌ها بر اساس نسخه‌های موجود در هند بوده که از این لحاظ نیز باید مطالعه تطبیقی‌ای به عمل آمده و مقابله‌ای صورت پذیرد.

از آنجا که همگی منابع استفاده شده در این اثر نسخه‌های موجود در هند هستند جا دارد که مطالعه تطبیقی میان این منابع و نسخه‌های موجود در ایران صورت گیرد، چه بسا بتوان به ضبط‌های متفاوتی در شواهد و منابع دست یافت.

منابع استفاده شده در دو بخش نظم و نثر را از نظر موضوعات می‌توان به ۵ دسته کلی تقسیم کرد: ۱. تاریخ‌های عمومی؛ ۲. تاریخ‌های خاص؛ ۳. تذکره‌ها؛ ۴. دیوان شعرا؛ ۵. منظومه‌های شعری و داستانی. اسامی این منابع بر اساس حروف الفبا بدین قرار است:

الف: کتاب‌های نثر

انوار سهیلی حسین واعظ؛ بهارستان جامی؛ تاج‌المآثر حسن نظامی دهلوی؛ تاریخ سندباد عزالدین ابن اثیر؛ تاریخ معجم شرف‌الدین قزوینی؛ تذکره میخانه عبدالنبی فخرالزمانی؛ جامع‌الحکایات محمد عوفی؛ حبیب‌السیر میرخواند؛ روضه‌الصفاء خواند میر؛ ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی؛ مجمع‌الطایف مولانا مظفر قصه‌خوان؛ مطلع‌السعدین کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی؛ مقامات حمیدی؛ منشآت شیخ ابوالفضل؛ نزهت‌الارواح امیر حسینی سادات؛ نگارستان معینی جوینی؛ نوادرالحکایات عبدالنبی فخرالزمانی.

ب: کتاب‌های شعر

۱. منظومه‌ها

اندرز نامه حکیم عارف؛ باغ بهار عبدالنبی فخرالزمانی؛ بوستان سعدی؛ تیمور نامه هاتفی؛ جام جم اوحدی؛ جهانگیر نامه طالب آملی؛ حدیقه سنایی؛ خاورنامه ابن حسام؛ خسرو و شیرین عتابی؛ خسرو و شیرین میرزا جعفر آصف‌خان؛ خلد برین وحشی بافقی؛ خمسه امیرخسرو دهلوی؛ خمسه نظامی؛ خورشید و جمشید سلمان ساوجی؛ ذکرالعیش یوسفی؛ سکندر نامه ثنایی؛ شاه و گدای هلالی؛ شاهنامه فردوسی؛ شهنشاه نامه میرزا قاسم گنابادی؛ عشیقه امیر خسرو دهلوی؛ فتوحات شاهی هاتفی؛ فرهاد و شیرین وحشی بافقی؛ قران‌السعدین امیرخسرو دهلوی؛ گرشاسب‌نامه اسدی طوسی؛ گل و نوروخ خواجه کرمانی؛ گل و هرمز عطار نیشابوری؛ گلستان سعدی؛ گوی و چوگان هلالی؛ لیلی و مجنون مکتبی شیرازی؛ مثنوی عرفی؛ مثنوی زلالی خوانساری؛ مثنوی ظهوری؛ مثنوی مولوی؛ مثنوی تذروی قزوینی؛ مجموعه خیال حکیم رکنا؛ مظهر آثار هاشمی؛ منطق‌الطیر عطار نیشابوری؛ مهر و مشتری محمد عصار؛ ناظر و منظور وحشی بافقی؛ نان و حلوائی شیخ بهایی؛ نل و دمن شیخ فیضی؛ ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی؛ هفت اورنگ جامی؛ هفت پیکر عتابی؛ همای و همایون خواجه کرمانی؛ یوسف و زلیخای فردوسی.

۲. دیوان شاعران

رودکی سمرقندی، عنصری بلخی، ازرقی کسایی، قضاوی امی، صانعی رازی، قوامی، ادیب صابر، صفی‌الدین سراج قمری، جلال عضد، ابوالمعالی نحاس، خاقانی، انوری، جمال‌الدین عبدالرزاق، کمال‌الدین اسماعیل، منوچهر شصت‌کله، امامی هروی، امام فخر رازی، سراج بلخی، اثیرالدین اخسیکتی، عماد شهریار، عثمان مختاری، رضی‌الدین نیشابوری، رشیدالدین وطواط، مسعود سعد سلمان، سیف اسفرننگ، مجیر بیلقانی، طیان بمی، شرف‌الدین مقبل، ظهیر فاریابی، اثیر اومانی، عبدالواسع جبلی، ابوالفرج رونی، ابوالقسیم کوسوی، رفیع‌الدین ابهری، شرف‌الدین شفروه، افضل‌الدین کرمانی، کافی ظفر، سلمان ساوجی، لامعی، فرید احوال، مولانا نظام استرآبادی، عبید زاکانی، امیدی رازی، میرزا شرف‌جهان قزوینی، قاضی نوری،

ابوالمعالی نیشابوری، سالیلی، میرزا قلی میلی، میر حاج، شاه طاهر دکنی، ولی دشت بیاض، حسین ثنائی، هلالی جغتایی، چلبی، علامی، عرفی، طالب آملی، شکیبی، نظیری، میرزا غازی، اقدسی، میر سنجر بن حیدر معمای، میرزا فصیحی، حکیم شفایی، مولانا محمد صوفی، ملک قمی، میرزا کلک مشرقی، قدسی مشهدی، فاضل شیرای، آقا شاپور، محب علی سندی، نوعی خوبشانی، ابو تراب بیک، میرزا نظام دست‌غیب، حکیم رکنا، غیاث حلوائی، حکیم عارف، طالب کلیم، محمد قلی سلیم، میرزا دانش، میر دوستی سمرقندی، باقر خورده، شراری همدانی، ذکی همدانی، رونقی همدانی، عنابی تکلو، میرواله قمی، مرشد بروجردی، غروری کاشی، نادم گیلانی، صائب، فزونی استرآبادی، میرملکی قزوینی، غیاثی منصف، میر نعمت‌الله وصلی، وجهی هروی، عسگری کاشی، حیدر خطائی.

نسخه‌های موجود طراز الاخبار

با بررسی فهرست‌های کتابخانه‌های مهم کشور مشخص شد که متأسفانه فقط یک نسخه کامل از این کتاب موجود است. عجیب این‌که این کتاب در هند نگاشته شده ولی هیچ نسخه‌ای در کتابخانه‌های شبه‌قاره هند و پاکستان و بنگلادش نیز در دست نیست.

به هر روی نسخه کامل، موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و دو نسخه ناقص دیگر، یکی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دیگری در کتابخانه آیت‌الله مرعشی است که در زیر اطلاعات نسخه‌شناسی آن درج می‌شود:

۱. نسخه اصلی کتابخانه مجلس سنای سابق که اکنون متعلق به مجلس شورای اسلامی است، با علامت اختصاری «م» و به شماره ۲۵۸.

خط نستعلیق سید محمد بن احمد الحسینی بهاری در ۲۷ صفر ۱۰۴۳ در پتنه استان بهار هندوستان؛ عنوان شنگرف؛ با تکلیک و خط و مهر جعفر قلی بن عباس قای در ذیقعدة ۱۳۰۱ و خط و مهر مورخ ۱۲۰۰؛ با یادداشت مورخ محرم ۱۱۱۲ در ص ۴؛ در ۶۲۸ برگ ۱۹ سطر اندازه ۱۵ × ۲۲ کاغذ سفید، جلد تیماج قهوه‌ای ضربی مقوایی با ترنج، عطف تیماج قهوه‌ای روشن با لولا (۱۴۱۸۸).

۲. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۹۵ با علامت اختصاری «ک»

نستعلیق سده، عنوان شنگرف، نسخه از آغاز و انجام و میانه افتاده و پس و پیش هم هست، آقای باستانی‌راد آن را مرتب کرده به این ساخت درآورد، نسخه برگ‌شماری کهن داشته که برخی از آن هنوز در بالای صفحات دیده می‌شود. مانند ۲۸ در ص ۱۰؛ ۱۴ در ص ۱۶؛ و ۴۶ در ص ۲۶.

سطر چلیپا ۱۵ × ۲۶/۵، ۱۰۷ گ ۱۸ × ۲۸، کاغذ سپاهانی، جلد تیماج سبزه ضربی مقوایی گرد آبی.

۳. نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی، با علامت اختصاری «ع» به شماره ۴۶۳.

بدون آغاز و انجام است. و برگ‌ها در صحافی به طور نامرتب پس و پیش شده است.

آغاز نسخه: «و نصیحت کردن و اثر ناکردن و در احتراز همنشین بد و در صفت بدسلوک.»
انجام نسخه: «بتازگی لباس حیات پوشیدند و شاخ و برگ نو را قوت نشو و نما پدید آمد.»
خط: نستعلیق، عنوان شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، و مقداری از برگها را موربانه خورده است. جلد
مقوایی. ۳۳۹ گ، ۱۷ سطر، ۲۰ × ۱۱/۵ سم.

روش تصحیح

متن اصلی کتاب طراز الاخبار از نسخه کامل کتابخانه مجلس به علامت «م» و یا «متن» مورد استفاده قرار گرفته است. در مواردی که نسخه‌های دیگر صفحات آن قابل تطبیق بوده با آن دو نسخه دیگر مقابله گردیده و در غیر این صورت به صورت قیاسی تصحیح شده است.
افزودن کلمه‌ای برای کامل شدن و درست شدن ابیات در داخل [] قرار گرفته که نشان دهنده افزودنی‌ها از نظر مصحح است.
سعی شده که در صورتی که برخی از ابیات قابل فهم نبوده و اغلاط فراوان داشت و در منابع دیگر نیز یافته نشد حذف شود که در پاورقی به آن اشاره شده.
برای یک‌دست و خوش‌خوان شدن متن ضرورت تطبیق عبارات و اشعار مذکور در متن با کتاب‌های چاپی یا خطی موجود و بیان اختلاف نسخه طراز الاخبار با متن چاپی مورد استفاده مؤلف وجود نداشت، بنابراین پژوهشگران می‌توانند در تصحیح متون حسب مورد از نسخه طراز الاخبار بهره گیرند.
اختلافات موجود آن چنان دارای اهمیت نیست که ذکر شود بنابراین از تطبیق و مقابله در این خصوص خودداری شده است.

تعلیقات

برای دسترسی آسان دانش پژوهان علاقه‌مند فهرست‌هایی انجام گرفته است. و برای روشن شدن برخی از مطالب نیز تعلیقاتی نگاشته شده است که در مجلد دوم کتاب در اختیار دانش پژوهان قرار خواهد گرفت. در پایان سزاوار است از جناب آقای حسن یاسینی و سرکار خانم فاطمه شاملو که در تهیه و تنظیم فهرست‌ها و نمایه‌ها مساعدت لازم را داشته‌اند تشکر به عمل آید..

منابع و مأخذ

- افشار، مهدی (۱۳۶۲)؛ دیوان حکیم کاشانی، تهران: زرین.
- ترقی، بیژن (۱۳۵۰)؛ دیوان حزین لاهیجی، تهران.
- تقوی، علیرضا (۱۳۴۷)؛ تذکره نویسی در هند و پاکستان، تهران، مؤسسه مطبوعات علمی.
- تهرانی، شیخ آقابزرگ (۱۳۵۵)؛ الذریعه، تهران.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۷)؛ سرزمین هند، تهران: دانشگاه تهران.
- خیام پور، عبدالرسول (۱۳۶۸)؛ فرهنگ سخنوران، تهران، طلايه.
- دهخدا
- عظیم آبادی، حسین قلی خان (۱۳۹۱)؛ نشتر عشق، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سیدجوادی، تهران: میراث مکتوب.
- فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی (۱۳۴۰)؛ تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۷۵)؛ زندگانی شاه عباس اول، تهران: علمی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹)؛ کاروان هند، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مسعود سعد (۱۳۶۹)؛ دیوان، تصحیح رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر.
- منزوی، احمد (۱۳۷۰)؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارس پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- گلریز، سید محمدعلی (۱۳۶۸)، مینو در، تهران: طه.
- نرشخی، ابوبکر محمد (۱۳۶۳)؛ تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس.
- واعظ کاشفی سبزواری، حسین (۱۳۵۰)؛ فتوت نامه، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: بنیاد فرهنگ.